



نگار حسینی

گفت‌وگو با رئیس انجمن جامعه‌شناسان ایران درباره موج‌گرایش به مدارک دانشگاهی بالاتر در جامعه ایران؛ دچار ناامنی شغلی‌اند؛ دنبال مدرک بالاتر می‌روند

کارمند سازمان فکر نمی‌کند که با رئیس و مدیر خیلی فرق دارد. اصلا چنین تصویری وجود ندارد. او رئیس است چون درس خوانده و من هم اگر درس بخوانم، می‌توانم رئیس شوم. قبل از انقلاب چنین وضعیتی نبود. قبل از انقلاب به‌اصطلاح فاصله بین رده‌های شغلی به‌گونه‌ای بود که مردم به لحاظ ذهنی تصور نمی‌کردند می‌توانند از فاصله‌ها عبور کنند. این را هم بگویم به‌طور عمده، تحصیل لیسانس بود و باسوادان جامعه لیسانسه‌ها بودند. این‌طور نبود که فوق‌لیسانس و دکترا مطرح باشد و فاصله ذهنی بسیار بزرگ بود. به همین دلیل افرادی که در یک سازمان دیپلم داشتند، به کارکنانی که لیسانس داشتند، بسیار احترام می‌گذاشتند و خود را در یک فاصله تصور نمی‌کردند که بیشتر فکری و فرهنگی بود. بیشتر ارتقاها را درون سازمان کار جست‌وجو می‌کردند نه با تحصیل. سازمان‌های کاری هم تلاش می‌کردند روی معیارهای کیفیت کار و شایستگی‌های کاری افراد تأکید کنند، بنابراین باید افراد در ضمن کار، خود را نشان می‌دادند. اگر موجی در آن زمان وجود داشت، این بود که چگونه درون سازمان کاری ادغام شوم. حالا ممکن بود عارضه این هم ایجاد افراد بوروکراتیک و دیوان‌سالار باشد که ضوابط سازمانی را فوق‌العاده دقیق رعایت می‌کردند. بعد از انقلاب، ما مقداری تأکید بر ضوابط شغلی و تأکید بر کیفیت کار را کنار گذاشتیم. ضوابط بوروکراتیک به‌راحتی درهم شکسته می‌شد. این، خود را در انتصاب‌ها نشان می‌داد. اینکه فردی با عنوان تعهد و انقلابی‌بودن و وابستگی به یک جریان سیاسی، می‌توانست بیاید و شغل رده‌بالای سازمانی را انتخاب کند، پایی‌ها هم احساس می‌کردند اگر خیلی روی ضوابط کاری تأکید داشته باشند، رشدی برایشان اتفاق نمی‌افتد چون برای سازمان اساسا کار اولویت دوم است. از آن طرف هم فاصله بین مشاغل مقداری کاهش یافته است و فشاری که برای کسب مدرک تحصیلی وجود داشت، روی افراد بیشتر شد. درست است برای مثال بالا، افراد به شکل ایدئولوژیک انتخاب می‌شدند، اما مدرک‌گرایی هم در سازمان‌های شغلی پیدا شد. نهادهای اداری ا مقداری به مدرک هم توجه بیشتری کردند تا به کار. مدرک در رده دوم بود. قبلا مدارک هم در حد دیپلم یا لیسانس، محدود بود. در رده‌های کارشناسی و شغلی و در رده‌های پایین خدماتی، اصلا نیاز به تحصیلات نداشت. ولی افراد آمدند و مدرک گرفتند و تعداد مدرک‌داران افزایش یافت به‌طوری‌که داشتن درجه لیسانس تبدیل به امری عادی شد. حالا موج دوم در این لیسانسه‌ها پیدا شد. از یک طرف بروند مدارک درجه بالاتر بگیرند و از یک طرف هم دانشگاهی مثل دانشگاه آزاد که شدیدا با افت تقاضا برای دوره‌های لیسانس مواجه شد، باید دوره‌های جدیدی را باز می‌کرد که هم پول بالاتری را می‌توانست به‌دست بیاورد و هم کاهش تقاضا در دوره لیسانس را به‌نحوی جبران کند. درحال حاضر، افراد، مدام می‌روند و مدارک بالاتر می‌گیرند. این برای این است که در افراد نوعی احساس ناامنی شغلی و هستی‌شناختی ایجاد شده است که بی‌قراری در آنها

.....

درحال حاضر، افراد، مدام می‌روند و مدارک بالاتر می‌گیرند. این برای این است که در افراد نوعی احساس ناامنی شغلی و هستی‌شناختی ایجاد شده است که بی‌قراری در آنها ایجاد می‌کند و احساس امنیت نمی‌کنند و احساس می‌کنند زیر پایشان شل است و مدرک تحصیلی؛ تنها چیزی است که دارند.

.....

ایجاد می‌کند و احساس امنیت نمی‌کنند و احساس می‌کنند زیر پایشان شل است و مدرک تحصیلی؛ تنها چیزی که دارند، برای کسب امنیت شغلی، امنیت اجتماعی و هم برای کسی‌شدن، لازم است. در جامعه دموکراتیزه‌شده امروز، مهم است افراد برای خودشان کسی باشند. برای مثال مهم نیست براساس شاخص‌های دموکراتیک چیزهایی مانند آزادی بیان و حقوق بشر و ... وجود دارد یا خیر، جامعه دموکراتیزه‌شده تعریف خاصی دارد. با معنای توکوبلی، یعنی احساس برابردن شرایط زندگی، به همه دست داده است. این قضیه در مصر هم وجود دارد. این احساس در بین داعشی‌ها هم وجود دارد. شما بگو داعشی‌ها آدم‌های مستبد و تروریست هستند. تروریسم و خشونت ازقضا زاییده همین میل نامشروط به برابکردن همه با هم است. دموکراتیزه‌شدن را همیشه با جنبه‌های مثبت نگاه کرده‌ایم. جنبه‌های منفی را نگاه نکرده‌ایم که از دل برابرسدن شرایط زندگی، خشونت اجتماعی هم می‌تواند بروز کند. چرا به خاطر اینکه هر کسی امروز کسی شده است، خودش و گروه‌ها باور دارد و از یک طرف دیگر هم هنوز یاد نگرفته است که با کسان و گروه‌های دیگر بتواند تفاوت‌ها را ببیند و رواداری داشته باشد و با تسامح زندگی کند. در جامعه ما مرحله اول، رفتن به سمت آموزش عالی بود و آموزش عالی راهی بود که به آدم‌ها می‌گفتیم حقوق همه سر جایش است اما فقط باید شایسته باشید و این شایستگی را نشان دهید. بعد، پروژه آموزش عالی، به وعده‌هایی که داده بود، وفادار نماند و ناامنی ایجاد شد. برای کسانی که به دانشگاه می‌رفتند، مهم این بود که نتوانند مدرکی را بگیرند و از یک حقوق از دست‌رفته برخوردار شوند بنابراین این مدرک به آنها کمک می‌کند که در جامعه امتیازی را به‌دست آورند. کم‌کم این نگاه عدالت‌طلبانه، آموزش را به یک امر مادی تبدیل کرد، یعنی آموزش‌عالی پیش از این کالایی عمومی بود که از این کالای عمومی باید محافظت و کیفیت آن تأمین شود و حتی جاهایی یک بُعد نخیه‌گرایانه دارد و واقعا در دانش، نابرابری‌هایی وجود

گفت‌وگو با رئیس انجمن جامعه‌شناسان ایران درباره موج‌گرایش به مدارک دانشگاهی بالاتر در جامعه ایران؛

دچار ناامنی شغلی‌اند؛ دنبال مدرک بالاتر می‌روند

عکس: امیر چرخ‌چی، شرق

دارد. نهاد دانش جاهایی تخبه‌گرا و نابرابر است و این‌طور نیست که همه بگویم ما برابریم و همه می‌توانیم دکتر شویم. اما در ایران، آموزش‌عالی مثل ویلا شد، مثل ماشین، همه می‌توانند داشته باشند. اینها با هم خیلی فرق ندارند. بنابراین آموزش‌عالی را هم تبدیل به کالایی مادی کرد؛ کالایی خصوصی. ایدئولوژی عدالت به این معنا، عدالت خیلی خوب است، ولی به شرطی که بر حوزه‌های معنوی، منطق مادی را حاکم نکند. اگر این کار را کند، آسیب می‌زند و اعتبارزدایی از نهادهای اجتماعی می‌کند. در مورد آموزش‌عالی هم چه اتفاقی افتاد. برای مثال، الان همه مردم نمی‌گویند ما باید در تیم ملی فوتبال بازی کنیم، چون می‌دانند اگر بخواهند در این تیم بازی کنند یا ستاره اول فیلم‌ها شوند، شاید استعدادهایی ویژه و توانایی‌هایی و خیلی چیزهای دیگر می‌خواهد. ولی کم‌کم این ذهنیت ایجاد شده است که همه می‌توانند دکتر باشند و این، چیز خیلی پیچیده‌ای نیست. توزیع مدارک دکترا به عنوان یک امر مادی، در برنامه کار قرار گرفت ولی می‌خواهم آن امر مادی به من قرار و امنیت اجتماعی دهد همین‌طوری که خانه به من محل سکونت می‌دهد که بتوانم سکنا داشته باشم؛ همان‌طور که اتومبیل امکان جابه‌جایی و در میان اطرافیان، برایم شانی فراهم می‌کند. بعد اینجاباست اگر می‌گویم پروژه آموزش عالی شکست خورده است، به دلیل آن است که وعده‌ها را عملی نکرده است. بعد موج خشونت در جامعه ما آغاز می‌شود، یعنی وقتی ابزارهای مشروع نتوانند به نیازهای افراد برای برابرسدن پاسخ دهند، خشونت ایجاد می‌شود.

❧ یعنی از سرخوردگی محقق‌نشدن وعده‌هاست که این خشونت ایجاد می‌شود؟

بعد از اینکه به دلیل تورم آموزش‌عالی، مدرک ارزش خود را کاملا از دست داد، این‌جور که پیش از این اگر در این جامعه مدرک دیپلم و شانی داشتید، الان دیپلمات تبدیل به دکترا شده و شأن هم ندارید آدم‌ها در این حالت، احساس ناکامی و شکست‌خوردگی می‌کنند و افسرده می‌شوند. در مقابل، راه‌های جدیدی را باید باز کرد. با این ناامیدی که نمی‌شود کم‌کم آمد، یک راه دیگر این است که افسرده زندگی کنی یا راه‌هایی را در پیش بگیری که تا امروز از آن اجتناب می‌کردی و این‌طوری خود را به «کسی» تبدیل کنی. اینجا گسترش فساد اداری، حتی از طرف مدرک‌داران دیده می‌شود یا خشونت‌های رفتاری‌ای که اتفاق می‌افتد و وقتی این پروژه ناکام شود، چه پروژه دیگری داریم که به مردم دهیم.

❧ منطقی است وقتی شخصی زمانی را به ادامه تحصیل می‌پردازد در حالی که دلایل کافی برای این تلاش ندارد، زمانی را به این کار اختصاص می‌دهد که باید برای کار دیگر یا در فضای دیگر صرف کند. در این حالت، فرد در زمین اشتباهی می‌جنگد و بنابراین وقتی عده زیادی در این روند قرار می‌گیرند، انرژی بخش قابل توجهی از جامعه هرز می‌رود. این اتفاق به کجا منجر می‌شود؟

اولین واکنش در مقابل چنین وضعیتی، افسردگی است. افسردگی چه موقعی رخ می‌دهد؟ وقتی که از رخداد‌های زمان گذشته راضی نباشی؛ یعنی یک سیر زندگی داشتید که این سیر، شما را راضی نکرده است و احساس رضایت‌مندی ندارید. اینجا دست‌خوش افسردگی می‌شوید. در دوره افسردگی نوعی بازاندیشی در میان این آدم‌ها رخ می‌دهد. درواقع شما چیزی را که جامعه تبلیغ کرده انجام داده‌اید، اما دیده‌اید آن اتفاقی که باید، رخ نداده است، درنتیجه احساس تخلیه انرژی می‌کنید. به طور معمول، بعد از این، از ابزارهای نامشروع استفاده می‌شود چون ابزارهای مشروع جواب نداده است. اینجاست که امکان دارد فساد ایجاد شود.

❧ این روند خصوصی‌شدن امر عمومی و پیامدهایی که برشمردید، تا کجا می‌تواند پیش برود و ازاساس چه اهمیتی دارد که این امر مخدوش، ادامه نیابد؟

دانشگاه نهادی است که می‌تواند مدلی برای جامعه باشد و دانشگاهیان یک رسالت اجتماعی هم دارند. در ادبیات غرب هم وجود داشته است، مثلا همین حالا آکسبریج، ترکیب آکسفورد و کمبریج است هنوز می‌خواهند مدلی برای جامعه باشند. دانشگاه هاروارد می‌خواهد مدل باشد و دنبال مسائل مالی نیست و رسالت دیگری برای خود تعریف کرده است. موتوری که می‌تواند جامعه را بسازد، دانشگاه است. این به توزیع و سبک زندگی عادلانه در جامعه کمک و هم جامعه را مدرن می‌کند و هم به آن عدالت می‌بخشد و این قدرت ظرفیت دارد که مدل باشد. برخی جاها گفته‌اند نقش اشرافیت ازدست‌رفته را دانشگاه ایجاد می‌کند؛ درواقع اشرافیت دانش، درواقع دانشگاهی‌ها تلاش می‌کنند الگوی جدید به جامعه دهند. در حال حاضر، در غرب سلامت دانشگاه و نهادهای اجتماعی به‌طور موازی وجود دارد. به‌نظر من، حل مسائل اجتماعی ما در گرو ایجاد دولت- ملت است. دولت - ملت یعنی جامعه‌ای که درآن دولت و ملت به مفهوم درست وجود دارند، در ایران وجود ندارد. ملت، گروه‌های مختلف اجتماعی‌اند که از وحدت کلی برخوردار هستند و باید به مطالبات عدالت‌طلبانه‌شان پاسخ داد. دولت یک قدرت مشروع است که از طرف جامعه مشروعیت دارد و در تعامل با جامعه است. هردو آنها مفهوم‌هایی جدیدند قبلا دولت بود ولی ملت نبود. شکل‌گیری دولت - ملت یعنی پاسخ‌گویی به الزامات دموکراتیزه‌شدن جامعه مدرن به‌گونه‌ای که عدالت را تحقق بخشد اما همه‌چیز را مادی نکند و در کنار آن، همبستگی اجتماعی ایجاد کند. این نهاد، دانشگاه است.

پنجشنبه ۱۱ تیر ۱۳۹۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۳۳۹ • ۹

شرق روزنامه فرهنگ ایرانی

شکست رؤیای دولت-ملت‌سازی در خاورمیانه

بازخوانی دستاوردهای زنان دانشمندروی اسکناس۱۰دلاری

«روزنامه توفیق» چه بود؟

نگاه

نمایشی‌شدن علم

سعید ارکان زاده‌بزدی

می‌توان در فهرست ایمیل‌های کسانی که با دانشگاهیان سروکار دارند، افرادی را یافت که در ابتدای شناسه پست الکترونیکی‌شان از «dr» استفاده کرده‌اند؛ این دو حرف انگلیسی نشان می‌دهد صاحب ایمیل دارای مدرک دکتراست. در بسیاری از مواقع، در مصاحبت با افراد هم، کسانی خود را «دکتر» فلانی معرفی می‌کنند و گاهی می‌توان کسانی را دید که اصرار دارند در مکاتبه با آنها، حتما عنوان «دکتر» پیش از نامشان ذکر شود.

دلایل زیادی می‌توان برای این اشتیاق به اعلام دکتربودن برشمرد که شامل ضعف‌های شخصیتی، رانت‌جویی سیاسی، ناتوانی برای رسیدن به شغلی پایدار تا کاستی‌های تاریخی، کوتاه‌بینی اجتماعی و سطحی‌بودن قضاوت‌های جمعی می‌شود. اما یکی دیگر از دلایل اشتیاق به گرفتن و سپس تظاهر به داشتن مدرک دکترا نیز رسیدن به منافع اقتصادی بیشتر است. در ۱۵سال اخیر، دانشگاه‌های ایران مدام به شرکت شبیه‌تر شده‌اند. شرکت‌ها باید سودده و دارای ترازنامه‌ای مثبت باشند. این‌طور تصمیم گرفته شده است که دانشگاه‌ها نیز به‌تدریج، علاوه‌بر ارائه‌ای که کماکان از دولت می‌گیرند، به سمت ترازنامه‌های مثبت و مثبت‌تر حرکت کنند؛ برای همین مدام از استقلال مالی دانشگاه‌ها، تأسیس دفاتر ارتباط با صنعت در دانشگاه‌ها، تأسف از حلقه‌های مفقوده یک صنعت و دانشگاه و واحدهای برون‌مرزی دانشگاه‌ها با دانشجویان پولی، سخن به‌میان می‌آید. در حوزه علوم انسانی همانند علوم پایه و فنی، دانشگاه‌ها تلاش می‌کنند با گرفتن پروژه‌ها از شهرداری‌ها، استانداری‌ها و وزارتخانه‌های مختلف و توجیه علمی اهداف آنها، درآمدهای بیشتری کسب کنند و به‌تدریج با این کار، دانشگاه‌ها و اعضای هیأت علمی آنها به پیمان‌کارانی تبدیل می‌شوند که کمتر از همیشه به طرح‌های پژوهشی بلندمدت و تحقیق‌های بنیادین، دست می‌زنند؛ چون چنین طرح‌هایی سودده نیستند و نمی‌توانند هزینه آب، برق، باغبانی محوطه و حقوق کارمندان دانشگاه‌ها را تأمین کنند. در کنار دانشگاه‌های بزرگ که دچار چنین روزمرگی‌ای می‌شوند، کسب‌وکار دانشگاه تأسیس‌کردن نیز شکل گرفته است. در این کسب و کار، برخی تلاش می‌کنند با گرفتن مجوز دانشگاهی غیرانتفاعی با واحدی علمی- کاربردی، چند ساختمان را اجاره کنند، دانش‌آموختگان مقاطع تحصیلات تکمیلی را با کمترین دستمزد به‌کار گیرند و برای کسانی که عمدتا کارمند هستند و اصلا علاقه‌ای برای دانستن بیشتر ندارند، مدرک بالاتری دست‌وپا کنند تا به حقوق آخر ماه آن کارمندان، کمی افزوده شود. در این عرصه هم دانشگاه‌های بزرگ به آچارفرشاه مشکلات روزمره نهادهای دولتی و خصوصی تبدیل و دانشگاه‌های حاشیه‌ای، همه به ماشین‌های تولید مدرک بدل می‌شوند، بسیاری از کسانی که اشتیاق رسیدن به مدرک دکترا را دارند، می‌خواهند با مدرکشان وارد حلقه دانشگاهیانی شوند که در نبود یک سنت آکادمیک پیوسته و قوی در دانشگاه‌ها، کارکرد خود- تولید علم واقعی و حلال حقیقی مشکلات جامعه به‌صورت کار تیمی دانشگاهی- را از دست داده‌اند و به کاربردان منتقل علمي بدل شده‌اند. با این اتفاق، کارهای دانشگاهی به کاریکاتوری از فعالیت‌های علمی تبدیل می‌شود؛ با حذف‌کردن انگیزه‌های واقعی علمی و سنت‌ها و شخصیت‌هایی با درجه خلوص بالای علمی در دانشگاه‌ها، آنچه باقی می‌ماند، نمایشی برای علمی جلوه‌دادن فعالیت‌های روزمره در دانشگاه‌هاست، مثل تلاش بوج ۱۰ساله برای افزایش تعداد مقالات علمی که اکنون مسبب مقاله و پایان‌نامه‌نموشی شده است. اتفاقا یکی از نشانه‌های نمایشی‌شان علم در دانشگاه‌ها و تبدیل عرصه علم به کسب‌وکار، همین تجارت‌خانه‌های فروش مقالات و پایان‌نامه است که در خیابان‌های شهر به‌طور عیان تبلیغ می‌شوند؛ درست مثل کسب‌وکار خودروسازان که در کنار پیشرفت اقتصادی خود، باعث رونق قطعه‌سازان و نمایندگی‌های پس از فروش و صنایع تابعه می‌شوند.

نمایشی‌شدن علم در دانشگاه‌ها تا جایی پیش رفته که اکنون در

اغلب جلسات دفاع از پایان‌نامه -به‌خصوص در حوزه علوم انسانی-

دانشجویان شاهدند عمده بحث‌ها بر سر چیدمان فصول رساله‌ها و جزئیات شیوه ارجاع به روش انجمن روان‌شناسی آمریکا یا شیکاگو و همچنین نوع ارائه پانویس‌ها در زیر صفحات یا انتهای فصول است. این اتفاق یعنی شاورشدن در سطح شکلی فعالیت‌های علمی، بدون ذره‌ای فروفرتن در مسئله‌های واقعی کشور. این نمایشی‌شان کشور آن علم در ایران، توسط خود دولت و مقامات نیز تشدید می‌شود؛ لزوم داشتن مدرک تحصیلات تکمیلی برای نمایندگی مجلس از نمونه‌های مشهور آن است. بسیاری از مجوزهای تأسیس نهاد‌ها، شرکت‌ها و مؤسسات، تنها به کسانی داده می‌شود که دارای مدرک بالای تحصیلی مرتبط با آن کسب‌وکار باشند؛ آن‌هم در کشوری که بسیاری از افراد کاری را انجام می‌دهند که هیچ ربطی به مدرک تحصیلی‌شان ندارد. از آن‌سو، بسیاری از کسانی که دارای سمت‌های بالای شغلی هستند، به دلیل فشارهای اجتماعی یا فرهنگی، به هر قیمتی می‌خواهند یک مدرک دکترا برای خود فراهم کنند؛ در بسیاری از موارد، آنها سراغ مدارکی با بیشترین شمولیت ممکن می‌روند که اگر در آینده، سمت‌شان تغییر کرد، همچنان آن مدرک به کارشان بیاید؛ ازجمله مدرک دکترا «مدیریت استراتژیک» که بسیاری از مقامات سطح بالای کشور آن را در جیب دارند. به دلیل همین نمایشی‌شدن‌ها و سوءاستفاده از مدارج علمی برای پیش‌بردن کسب‌وکارهاست که بسیاری از دکترهای نواخته با سابقه‌دار، حتی در ایمیل‌های خود نیز تلاش می‌کنند عنوان «dr» را بگنجانند تا مخاطبان مبدا از یاد ببرند که آنها جزء طبقه‌ای هستند که با داشتن یک برگ کاغذ مهوور به مهر برجسته دانشگاه‌ها، می‌توانند درهای پیشرفت را روی خود باز کنند و باز که باز کنند.

اعداد

رشد ۲/۵ برابری در کمتر از ۱۰سال

بررسی آمارها و مقایسه داده‌های سال‌های تحصیلی ۱۳۹۱-۹۲ و ۸۳-۸۴ نشان می‌دهد که تعداد مجموع پذیرفته‌شدگان دانشگاهی در ایران، در فاصله این دو دوره ۲۰۴ برابر شده است. در سال تحصیلی ۸۳-۸۴، تعداد دانشجویان مؤسسات آموزش عالی ایران در مجموع یک میلیون و ۹۴۵هزارو ۹۳۱ نفر بوده است. از این تعداد ۱۸۴هزار و ۵۶۲ نفر در مقطع کاردانی دانشگاه دولتی پذیرفته شده بودند. ۶۱۹هزارو ۵۶۵ نفر در مقطع کارشناسی دانشگاه دولتی پذیرفته شده بودند و ۳۰هزارو ۷۴۹ نفر در مقطع دکتری حرفه‌ای. در این سال ۱۳ هزار و ۲۰۸ نفر در مقطع دکتری تخصصی پذیرفته شده بودند. در این سال تحصیلی، پذیرفته‌شدگان مقطع کارشناسی دانشگاه غیرانتفاعی، ۱۰هزارو ۸۰۷ نفر، در مقطع کارشناسی این دانشگاه، ۲۲هزارو ۱۵۲ نفر، در مقطع کارشناسی ارشد، هزار و ۸۰۵نفر و در دکتری تخصصی، ۱۵۰ نفر بوده است. در همین سال تحصیلی، تعداد ۲۹۲هزارو۴۳۱ نفر در مقطع کاردانی داشگاه آزاد اسلامی پذیرفته شده بودند. پذیرفته‌شدگان مقطع کارشناسی دانشگاه آزاد اسلامی، به علاوه ۳۳ هزار و ۸۶۹ نفر بوده است. به تعداد ۲۹۲هزارو۴۳۱ نفر در مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی و در مقطع دکتری حرفه‌ای ۱۲هزارو ۸۹ نفر پذیرفته شده بودند. در این سال و در مقطع دکتری تخصصی این دانشگاه، دوهزار و ۴۷۸ نفر پذیرفته شده بودند. در این سال تحصیلی بود که مجموع ۴۸۷هزارو ۸۰۰ نفر در مقطع کاردانی دانشگاه پذیرفته شده بودند. یک‌میلیون و ۴۴۲هزارو ۸۶۹ نفر در مقطع کارشناسی پذیرفته شده بودند. ۷۶هزارو ۵۸۸ نفر در مقطع کارشناسی ارشد پذیرفته شده بودند و ۴۲هزارو ۸۲۸ نفر در مقطع دکتری حرفه‌ای و ۱۵هزارو ۸۳۶ نفر در مقطع دکتری تخصصی پذیرفته شده بودند. در سال تحصیلی ۹۲-۹۱، مجموع پذیرفته‌شدگان مؤسسات آموزش عالی ایران، چهار میلیون و ۶۸۵ هزار و ۲۶۶ نفر بوده است. از این تعداد ۶۰۴ هزار و ۸۵ نفر در مقطع کاردانی دانشگاه‌های ارشد دانشگاه‌های دولتی پذیرفته شدند. در مقطع دکتری حرفه‌ای دانشگاه‌های دولتی در این سال، تعداد پذیرفته‌شدگان دانشگاه‌های غیردولتی اعم از غیرانتفاعی و آزاد در مقطع کاردانی، ۳۴۹ هزار و ۶۸۰ نفر بوده است. در مقطع کارشناسی دانشگاه‌های دولتی در این سال، یک میلیون و ۷۵۳ هزار و ۶۲۲ نفر پذیرفته شده بودند و تعداد پذیرفته‌شدگان دانشگاه‌های غیردولتی در مقطع کارشناسی، یک میلیون و ۱۶۷هزارو ۳۴۱ نفر گزارش شده بود. در این سال تحصیلی در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه‌های دولتی، ۲۶۶هزارو ۷۸۵ نفر پذیرفته شدند و در دانشگاه‌های غیردولتی این تعداد به ۳۱۳هزارو ۲۱۵ نفر رسید.